

به نام خداوند جان و خرد

کلیات فخرالدین عراقی

مقدمه‌ی دیوان، غزلیات، رباعیات، قصاید، ترجیعات، ترکیبات
مقطعات، مثلثات، عشاق‌نامه، لغات، اصطلاحات صوفیه
توضیحات، مقابله، کشف الالباب و فهارس

تصحیح و توضیح:

محسن پویان

۱۳۸۸

انتشارات بیدکتر

فهرست مطالب

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
پیر لایح	۱۵	۱۷. از میکده تا چه شور برخاست؟	۶۴
مقدمی دیوان	۳۵	۱۸. باز مرا در غمت واقعه جانی است	۶۵
غزلیات:	۵۳	۱۹. ز خواب، نرگس مست تو سرگران برخاست	۶۵
۱. هر سحر صد ناله و زاری کنم پیش صبا	۵۵	۲۰. ناگه از میکده فغان برخاست	۶۶
۲. ای مرا یک بارگی از خویشتن کرده جدا	۵۵	۲۱. مهر مهر دلبری بر جان ماست	۶۶
۳. این حادثه بین که زاد ما را	۵۶	۲۲. چنین که حال من زار در خرابات است	۶۷
۴. کشیدم رنج بسیاری، دریغا	۵۶	۲۳. ندیده‌ام رخ خوب تو، روزکی چند است	۶۸
۵. ندیدم در جهان کامی، دریغا	۵۷	۲۴. جانا، نظری، که دل فگار است	۶۸
۶. سربه سر از لطف جانی، ساقی	۵۷	۲۵. دل، چو در دام عشق منظور است	۶۹
۷. ای ز فروغ رخت تافته صد آفتاب	۵۸	۲۶. ساز طرب عشق که داند که چه ساز است؟	۶۹
۸. مست خراب یابد هر لحظه در خرابات	۵۸	۲۷. در کوی خرابات، کسی را که نیاز است	۷۰
۹. دیدی چو من خرابی افتاده در خرابات	۵۹	۲۸. طزه‌ی یار پریشان چه خوش است	۷۱
۱۰. به یک گره که دو چشمت بر ابروان انداخت	۶۰	۲۹. در سرم عشق تو سودایی خوش است	۷۱
۱۱. چو آفتاب رخت سایه بر جهان انداخت	۶۰	۳۰. رخ نگار مرا هر زمان دگر رنگ است	۷۲
۱۲. عراقی بار دیگر توبه بشکست	۶۱	۳۱. شاد کن جان من، که غمگین است	۷۲
۱۳. ساقی قدحی شراب در دست	۶۱	۳۲. مشو، مشو، ز من خسته دل جدا ای دوست	۷۳
۱۴. از پرده برون آمد ساقی، قدحی در دست	۶۲	۳۳. کی ببینم چهره‌ی زیبای دوست؟	۷۴
۱۵. دو اسبه پیک نظر می‌دوانم از چپ و راست	۶۲	۳۴. یک لحظه دیدن رخ جانانم آرزوست	۷۴
۱۶. شوری ز شراب خانه برخاست	۶۳	۳۵. جز دیدن روی تو مرا رای دگر نیست	۷۵
		۳۶. هر دلی کو به عشق مایل نیست	۷۵

۳۷. ساقی، ار جام می دمدام نیست. ۷۵
 ۳۸. عشق سیمرخ است، کو را دام نیست. ۷۶
 ۳۹. دل، که دایم عشق می ورزید رفت. ۷۷
 ۴۰. آه! به یک بارگی یار کم ما گرفت. ۷۷
 ۴۱. باز هجر یار دامانم گرفت. ۷۸
 ۴۲. مرا گر یار بنوازد، زهی دولت، زهی دولت. ۷۸
 ۴۳. کی از تو جان غمگینی شود شاد؟ ۷۸
 ۴۴. هرکه را جام می به دست افتاد. ۷۹
 ۴۵. باز دل از در تو دور افتاد. ۷۹
 ۴۶. عشق، شوری در نهاد ما نهاد. ۸۰
 ۴۷. عشق شوفی در نهاد ما نهاد. ۸۱
 ۴۸. برمن، ای دل، بند جان نتوان نهاد. ۸۲
 ۴۹. بی رخت جان در میان نتوان نهاد. ۸۲
 ۵۰. هرشب دل پر خونم بر خاک درت افتد. ۸۳
 ۵۱. بنمای به من رویت، یارات نمی افتد. ۸۴
 ۵۲. با شمع روی خوبان پروانه‌ای چه سنجد؟ ۸۴
 ۵۳. با عشق عقل فرسا دیوانه‌ای چه سنجد؟ ۸۵
 ۵۴. با عشق قرار در ننگنجد. ۸۵
 ۵۵. با عشق تو ناز در ننگنجد. ۸۵
 ۵۶. جانا، حدیث شوق در داستان ننگنجد. ۸۶
 ۵۷. امروز مرا در دل جز یار نمی گنجد. ۸۷
 ۵۸. امروز مرا در دل جز یار نمی گنجد (۲). ۸۷
 ۵۹. در حلقه‌ی فقیران قیصر چه کار دارد؟! ۸۸
 ۶۰. یا پرتو جمالت برهان چه کار دارد؟ ۸۹
 ۶۱. یا درد خستگانت درمان چه کار دارد؟! ۸۹
 ۶۲. یا درد خستگانت درمان چه کار دارد؟! (۲). ۹۰
۶۳. خرم تن آن کس که دل ریش ندارد. ۹۰
 ۶۴. بیا، کاین دل سر هجران ندارد. ۹۱
 ۶۵. دل، دولت خرمی ندارد. ۹۱
 ۶۶. راحت سر مردمی ندارد. ۹۲
 ۶۷. نگارا، بی تو برگ جان که دارد؟ ۹۲
 ۶۸. نگارا، بی تو برگ جان که دارد؟ (۲). ۹۳
 ۶۹. تا کی کشم جفای تو؟ این نیز بگذرد. ۹۳
 ۷۰. بیا بیا، که نسیم بهار می گذرد. ۹۴
 ۷۱. بیا، که عمر من خاکسار می گذرد. ۹۴
 ۷۲. پشت بر روزگار باید کرد. ۹۵
 ۷۳. یاد آن شیرین پسر خواهیم کرد. ۹۵
 ۷۴. می روان کن ساقیا، کین دم روان خواهیم کرد. ۹۶
 ۷۵. روی ننمود یار چتوان کرد. ۹۷
 ۷۶. روی ننمود یار چتوان کرد (۲). ۹۷
 ۷۷. من رنجور را یک دم نپرسد یار چتوان کرد؟ ۹۷
 ۷۸. از در یار گذر نتوان کرد. ۹۸
 ۷۹. بدین زبان صفت حسن یار نتوان کرد. ۹۹
 ۸۰. بتم از غمزه و ابرو، همه تیر و کمان سازد. ۱۰۰
 ۸۱. چنین که غمزه‌ی تو خون خلق می ریزد. ۱۰۰
 ۸۲. اگر یک بار زلف یار از رخسار برخیزد. ۱۰۰
 ۸۳. آن را که چو تو نگار باشد. ۱۰۱
 ۸۴. تا برقرار حسنی دل بی قرار باشد. ۱۰۲
 ۸۵. دیده‌ی بختم، دریغا کور شد. ۱۰۲
 ۸۶. من مست می عشقم، هشیار نخواهم شد. ۱۰۳
 ۸۷. گر نظر کردم به روی ماه رخساری چه شد؟ ۱۰۳
 ۸۸. ناگه بت من مست به بازار برآمد. ۱۰۴

۸۹. ناگه بت من مست به بازار برآمد (۲). ۱۰۵
 ۹۰. غلام حلقه به گوش تو زار باز آمد. ۱۰۶
 ۹۱. بیا، که بی رخ زیبای دل به جان آمد. ۱۰۶
 ۹۲. ز اشتیاق تو، جانا دلم به جان آمد. ۱۰۶
 ۹۳. آشکارا نهنان کنم تا چند؟ ۱۰۷
 ۹۴. آن را که غمت ز در براند. ۱۰۷
 ۹۵. این درد مرا دوا که کند؟ ۱۰۸
 ۹۶. در من نگرید یار دگر بار که داند؟ ۱۰۸
 ۹۷. ای دل، چو در خانه‌ی خنّار گشادند. ۱۰۹
 ۹۸. نخستین باده کاندل جام کردند. ۱۰۹
 ۹۹. نگارا، جسمت از جان آفریدند. ۱۱۰
 ۱۰۰. اگر شکسته دلانت هزار جان دارند. ۱۱۱
 ۱۰۱. چو چشم مست تو آغاز کبر و ناز کند. ۱۱۱
 ۱۰۲. باز دلم عیش و طرب می کند. ۱۱۲
 ۱۰۳. هرکه او دعوی مستی می کند. ۱۱۲
 ۱۰۴. به خرابات شدم دوش مرا بار نبود. ۱۱۳
 ۱۰۵. هرکه در بند زلف یار بود. ۱۱۳
 ۱۰۶. تا کی از ما یار پنهان بود؟ ۱۱۴
 ۱۰۷. ای خوشا دل کاندل او از عشق تو جانی بود. ۱۱۵
 ۱۰۸. وه! که کارم ز دست می برود. ۱۱۵
 ۱۰۹. اندرین ره هرکه او یکتا شود. ۱۱۶
 ۱۱۰. نگار بینی که با ما می نیاید. ۱۱۷
 ۱۱۱. مرا، گرچه ز غم جان می برآید. ۱۱۷
 ۱۱۲. زان پیش که دل ز جان برآید. ۱۱۸
 ۱۱۳. آخر این تیره شب هجر به پایان آید. ۱۱۸
 ۱۱۴. صبا وقت سحر گویی ز کوی یار می آید. ۱۱۸
۱۱۵. صبا وقت سحر گویی ز کوی یار می آید. ۱۱۹
 ۱۱۶. گهی درد تو درمان می نماید. ۱۱۹
 ۱۱۷. مرا درد تو درمان می نماید. ۱۲۰
 ۱۱۸. ای باد صبا، به کوی آن یار. ۱۲۱
 ۱۱۹. دل در گره زلف تو بستیم دگر بار. ۱۲۱
 ۱۲۰. دل در گره زلف تو بستیم دگر بار (۲). ۱۲۲
 ۱۲۱. رخ سوی خرابات نهادیم دگر بار. ۱۲۲
 ۱۲۲. نظر ز حال من ناتوان دریغ مدار. ۱۲۳
 ۱۲۳. غلام روی توام، ای غلام، باده بیار. ۱۲۳
 ۱۲۴. مرا از هرچه می بینم رخ دل دار اولی تر. ۱۲۴
 ۱۲۵. نیم چون یک نفس بی غم، دلم خون خوار اولی تر. ۱۲۵
 ۱۲۶. سربه سر از لطف جانی، ای پسر. ۱۲۵
 ۱۲۷. آب حیوان است، آن لب، یا شکر؟ ۱۲۶
 ۱۲۸. ای امید جان، عنایت از عراقی وامگیر. ۱۲۷
 ۱۲۹. بر درت افتاده‌ام خوار و حقیر. ۱۲۷
 ۱۳۰. به دست غم گرفتارم، بیا ای یار، دستم گیر. ۱۲۸
 ۱۳۱. بی دلی را بی سبب آورده گیر. ۱۲۸
 ۱۳۲. ای مطرب درد، پرده بنواز. ۱۲۹
 ۱۳۳. چون تو کردی حدیث عشق آغاز. ۱۲۹
 ۱۳۴. از غم عشقت جگر خون است باز. ۱۳۰
 ۱۳۵. کار ما، بنگر، که خام افتاد باز. ۱۳۰
 ۱۳۶. بی جمال تو، ای جهان افروز. ۱۳۱
 ۱۳۷. ساقی، ز شکر خنده شراب طرب انگیز. ۱۳۱
 ۱۳۸. در بزم قلندران قلاش. ۱۳۲
 ۱۳۹. تماشا می کند هر دم دلم در باغ رخسارش. ۱۳۲
 ۱۴۰. بکشم به ناز روزی سر زلف مشک رنگش. ۱۳۳

۲۴۴. در کار من درهم آخر نظری فرمای ۱۸۹

۲۴۵. ای دوست، الغیث! که جانم بسوختی ۱۹۰

۲۴۶. نگارا، گرچه از ما برشکستی ۱۹۰

۲۴۷. ای به تو زنده جسم و جان، مونس جان کیستی؟ .. ۱۹۱

۲۴۸. پیش از ینم خوش ترک می‌داشتی..... ۱۹۱

۲۴۹. ای زغم فراق تو جان مرا شکایتی ۱۹۲

۲۵۰. ای عشق، کجا به من فتادی؟ ۱۹۲

۲۵۱. چه کرده‌ام؟ که دلم از فراق خون کردی؟ ۱۹۳

۲۵۲. جاننا نظری به ما نکردی ۱۹۳

۲۵۳. چه بد کردم؟ چه شد؟ از من چه دیدی؟ ۱۹۴

۲۵۴. چه کردم، دلبر! از من چه دیدی؟ ۱۹۵

۲۵۵. آمد به درت امیدواری ۱۹۵

۲۵۶. ای دل، بنشین چو سوکواری ۱۹۶

۲۵۷. تا چند عشق بازیم بر روی هر نگاری؟ ۱۹۶

۲۵۸. نگارا، کی بود کامیدواری ۱۹۷

۲۵۹. نگارا، از وصال خود مرا تا کی جدا داری؟ .. ۱۹۷

۲۶۰. نمی‌دانم چه بد کردم، که نیکم زار می‌داری؟ ۱۹۸

۲۶۱. چه خوش باشد دلا، کز عشق یار مهربان میری..... ۱۹۸

۲۶۲. چو برقع از رخ زیبای خود براندازی ۱۹۹

۲۶۳. از کرم در من بی‌چاره نظر کن نفسی ۲۰۰

۲۶۴. نگارا، وقت آن آمد که یکدم ز آن من باشی ۲۰۰

۲۶۵. خوشا دردی! که درمانش تو باشی..... ۲۰۱

۲۶۶. چه خوش باشد! که دلدارم تو باشی..... ۲۰۲

۲۶۷. الاقم، واغتم یوم التلاقی ۲۰۲

۲۶۸. اندوهگنی چرا؟ عراقی ۲۰۲

۲۶۹. فمالی لم اطاسیع الطباقی..... ۲۰۳

۲۷۰. لقد فاح الربیع و دار ساقی ۲۰۳

۲۷۱. آن جام طرب فزای ساقی ۲۰۴

۲۷۲. جاننا، ز منت ملال تا کی ۲۰۵

۲۷۳. دل‌ربایی دل ز من ناگه ربودی کاشکی ۲۰۶

۲۷۴. از غم دلدار زارم، مرگ به زین زندگی ۲۰۶

۲۷۵. الا، قد طال عهدی بالوصال..... ۲۰۷

۲۷۶. گر به رخسار تو، ای دوست، نظر داشتمی .. ۲۰۷

۲۷۷. در جهان گر نه یار داشتمی ۲۰۸

۲۷۸. گر نه سودای یار داشتمی ۲۰۹

۲۷۹. ای که از لطف سراسر جانی..... ۲۰۹

۲۸۰. ترسا بچه‌ای، شنگی، شوخی، شکرستانی .. ۲۱۰

۲۸۱. چنانم از هوس لعل شکرستانی ۲۱۱

۲۸۲. سز عشقت کس تواند گفت؟ نی..... ۲۱۱

۲۸۳. کی بود کین درد را درمان کنی؟ ۲۱۲

۲۸۴. نگویی باز: کای غم خوار چونی؟ ۲۱۲

۲۸۵. بیا، تا بی‌دلان را زار بینی ۲۱۳

۲۸۶. ای خوشتر از جان، آخر کجایی؟ ۲۱۳

۲۸۷. ای ربنده دلم به رعنائی ۲۱۴

۲۸۸. بود آیا که خرامان ز درم بازایی؟ ۲۱۴

۲۸۹. بیا، که بی‌تو به جان آمدم ز تنهایی..... ۲۱۵

۲۹۰. پسرا، ره قلندر سزدار به من نمایی ۲۱۶

۲۹۱. چه بود گر نقاب بگشایی؟ ۲۱۶

۲۹۲. در کوی تو لولیی، گدایی..... ۲۱۷

۲۹۳. دلی دارم، چه دل؟ محنت‌سراییی..... ۲۱۸

۲۹۴. ز اشتیاق تو جانم به لب رسید، کجایی؟ ... ۲۱۹

۲۹۵. ز دو دیده خون فشانم، ز غمت شب جدایی. ۲۱۹

۲۹۶. زهی! جمال تو رشک بتان یغمایی ۲۲۰

۲۹۷. سحرگه ببر در راحت سرایی ۲۲۰

۲۹۸. کشید کار ز تنهاییم به شیدایی ۲۲۱

۲۹۹. همی گردم به گرد هر سرایی ۲۲۱

۳۰۰. شدم از عشق تو شیدا، کجایی؟ ۲۲۲

۳۰۱. نیم بی‌تو دمی بی‌غم، کجایی؟ ۲۲۲

۳۰۲. درین ره گر به ترک خود بگویی ۲۲۳

۳۰۳. درین ره گر به ترک خود بگویی (۲) ۲۲۳

۳۰۴. گر از زلف پریشانت صبا برهم زند مویی .. ۲۲۴

۳۰۵. نه از تو به من رسید بویی..... ۲۲۴

رباعیات ۲۲۷

۱. با آن‌که خوش آید از تو ای یار، جفا ۲۲۹

۲. عیشی نبود چو عیش لولی و گدا ۲۲۹

۳. ای دوست، به دوستی قرینم تو را..... ۲۲۹

۴. ای دوست، فتاد با تو حالی دل را ۲۲۹

۵. سودای تو کرد لاابالی دل را ۲۲۹

۶. تا با توام، از تو جان دهم آدم را ۲۳۰

۷. تا ظن نبری که مشکلی نیست مرا ۲۳۰

۸. دل بر تو نهم، ز من بداندیشان را ۲۳۰

۹. از باده‌ی عشق شد مگر گوهر ما؟ ۲۳۰

۱۰. ای روی تو آرزوی دیرینه‌ی ما ۲۳۰

۱۱. گل صبح‌دم از باد بر آشفتم و بریخت ۲۳۰

۱۲. عشق تو ز دست ساقیان باده بریخت ۲۳۱

۱۳. ای جمله‌ی خلق راز بالا و ز پست ۲۳۱

۱۴. پیری ز خرابات برون آمد مست ۲۳۱

۱۵. گفتم: دل من، گفت که: خون کرده‌ی ماست ... ۲۳۱

۱۶. ماییم که بی‌مایمی ما مایه‌ی ماست..... ۲۳۱

۱۷. آن دوستی قدیم ما چون گشته است؟..... ۲۳۱

۱۸. در دام غمت دلم زبون افتاده است ۲۳۲

۱۹. هرگز بت من روی به کس ننموده است ۲۳۲

۲۰. معشوقه و عشق عاشقان یک نفس است ۲۳۲

۲۱. دل رفت بر کسی که بی‌ماش خوش است ۲۳۲

۲۲. عشق تو، که سرمایه‌ی این درویش است ۲۳۲

۲۳. شوقی، که چو گل دل شکفاند، عشق است ... ۲۳۲

۲۴. بیمار توام، روی توام درمان است ۲۳۳

۲۵. این دوره‌ی سالوس، که نتوان دانست..... ۲۳۳

۲۶. پرسیدم از آن کسی که برهان دانست..... ۲۳۳

۲۷. کردیم هر آن حيله که عقل آن دانست..... ۲۳۳

۲۸. چشمم ز غم عشق تو خون باران است ۲۳۳

۲۹. اوّل قدم از عشق سرانداختن است..... ۲۳۳

۳۰. از گلشن جان بی‌خبری، خار این است ۲۳۴

۳۱. با حکم خدایی، که قضایش این است..... ۲۳۴

۳۲. هرچند که دل را غم عشق آیین است ۲۳۴

۳۳. ایزد، که جهان در کف قدرت اوست ۲۳۴

۳۴. در دور شراب و جام و ساقی همه اوست ۲۳۴

۳۵. هرچند کباب دل و چشم تر هست ۲۳۴

۳۶. گردنده فلک دلیر و دیر است که هست ۲۳۵

۳۷. بی‌آن‌که دو دیده بر جمالت نگریست ۲۳۵

۳۸. اندر ره عشق دی و کی پیدا نیست ۲۳۵

۳۹. ای دوست بیا، که بی‌تو آرامم نیست ۲۳۵

۴۰. دل سوختگان را خبر از عشق تو نیست ۲۳۵

۴۱. رخ عرضه کنیم، گوی: این ز سره نیست ... ۲۳۵

۲۵۱	در نعت خلفای راشدین	۳۲۲	تربیات	۲۶۹	۷. روشنان آینه‌ی دل چو مصفاً بینند	۲۵۳	۱۴۶. ای منزل دوست، خوش هوایی داری
۳۵۲	در نصیحت عوام	۳۲۵	۱. هلق ار به تورخ عیان نماید.	۲۷۲	۸. یا نسیم خوش بهار وزید	۲۵۳	۱۴۷. در عشق، اگر بسی ملامت بیری
۳۵۳	سبب نظم کتاب	۳۲۶	۲. سالی، بیار می که فرو رفت آفتاب	۲۷۳	۹. یارب، ای بوی چنین خوش ز گلستان آید.	۲۵۳	۱۴۸. از آتش غم چند روانم سوزی؟
۳۵۴	در مدح صفات صاحب دیوان	۳۳۰	۳. چون ننالم؟ چرا نگریم زار؟	۲۷۴	۱۰. فرستاد دریای فضل و هنر	۲۵۳	۱۴۹. هر لحظه ز چهره آتشی افروزی
۳۵۵	در نصیحت ملوک	۳۳۵	تلقیات	۲۷۵	۱۱. طاب روح النسیم بالاسحار	۲۵۳	۱۵۰. هم دل به دلستان رساند روزی
۳۵۶	حکایت اسکندر و ارسطو	۳۳۷	میان یک دله یاران بسی حکایت‌هاست	۲۷۶	۱۲. راه باریک است و شب تاریک و مرکب لنگ و پیر	۲۵۳	۱۵۱. آیا خیرت شود عیانم روزی؟
۳۵۷	اندر ابتدای کتاب	۳۳۷	مورزند عزیز، قره‌العین کبیر	۲۷۸	۱۳. حبذا صفة‌ی سرای کمال	۲۵۴	۱۵۲. ای کرده به من غم تو بیداد بسی
۳۵۸	فصل اول - در وصف عاشقان	۳۳۷	به طعنه گفت مرا دوستی که: ای ززاق	۲۷۹	۱۴. حبذا صفة‌ی بهشت مثال	۲۵۴	۱۵۳. گر شهر شوی به شهر شرالناسی
۳۶۱	فصل دوم - در بیان حال عاشق و معشوق	۳۳۸	گرچه بیماری، ای نسیم سحر	۲۸۱	۱۵. دوش مانا شنید فریادم	۲۵۴	۱۵۴. چون خاک زمین اگر عناکش باشی
۳۶۵	فصل سوم - در صفت عشاق	۳۳۸	در بهار روزگار خوش که من در جنب میمونت	۲۸۲	۱۶. شهبازم و شکار جهان نیست در خورم	۲۵۴	۱۵۵. ای کاش! بدانمی که من کیستمی؟
۳۶۹	فصل چهارم - در بیان عشق	۳۳۹	در بهار روزگار ما و آن ایام در مهرش	۲۸۴	۱۷. می‌بیاور ساقیا، تا خویشتن را کم ز نیم	۲۵۴	۱۵۶. گر مونس و همدمی دمی یافتمی
۳۷۲	فصل پنجم - در کمال انسان در عشق	۳۳۹	هر باد آرم از آن ساعت که خرم طبع بنشستم	۲۸۴	۱۸. هنوز باغ جهان را نبود نام و نشان	۲۵۵	۱۵۷. گر من به صلاح خویش کوشان بدمی
۳۷۹	فصل ششم - در بیان شوق دوست	۳۳۹	راحت دوستان عمادالدین	۲۸۶	۱۹. قبله‌ی روی صوفیان بارگه صفای او	۲۵۵	۱۵۸. حال من خسته‌ی گدا می‌دانی
۳۸۲	فصل هفتم - در غلبات عشق	۳۴۱	نشآت	۲۸۶	۲۰. ای جلالت فرش عزت جاودان انداخته	۲۵۵	۱۵۹. در عشق بیر از همه، گر بتوانی
۳۸۶	فصل هشتم - در خطاب با معشوق	۳۴۳	۱. ای رند قلندر کیش، می‌نوش ز کس مندیش	۲۸۷	۲۱. ای جلالت فرش عزت جاودان انداخته (۲)	۲۵۵	۱۶۰. گفتم که: اگر چه آنت جان منی
۳۹۱	فصل نهم - در بیان حقیقت عشق	۳۴۳	۲. در دیر شور و بنشین با خوش پسری شیرین	۲۸۹	۲۲. منم ز عشق سر از عرش برتر آورده	۲۵۵	۱۶۱. ای کرده غمت با دل من روی به روی
۴۰۰	فصل دهم - خاتمه کتاب	۳۴۳	۳. گفتم که: مگر جستم وز دام بلا رستم	۲۹۰	۲۳. ای رخت مجمع جمال شده	۲۵۵	۱۶۲. تو واقف اسرار من آن‌گاه شوی
۴۰۳	لمعات	۲۴۳	۴. سالی، می‌مهرانگیز در ساغر جانم ریز	۲۹۱	۲۴. که برد از من بی دل بر جانان خبری؟	۲۵۶	۱۶۳. هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی
۴۰۵	مقدمه:	۳۴۳	۵. ای ماه سبا بگذر پیش در آن دلیر	۲۹۲	۲۵. دلا در بزم عشق یار، هان، تا جان برافشانی	۲۵۶	۱۶۴. ای لطف تو دست‌گیر هر رسوایی
۴۰۷	۱. لمعه‌ی اول	۳۴۴	۶. با این همه می‌کوش زهر را از کف او می‌نوش	۲۹۶	۲۶. ای باد برو، اگر توانی	۲۲۷	تصاییر
۴۰۸	۲. لمعه‌ی دوم	۳۴۴	۷. در می‌کده چوش او باش می‌خواره شو و قلاش	۲۹۹	ترجیحات	۲۵۹	۱. ای صبا جلوه ده گلستان را
۴۱۰	۳. لمعه‌ی سوم	۳۴۵	عشاق	۳۰۱	۱. ای زده خیمه‌ی حدوث و قدم	۲۶۱	۲. لاح صباح الوصال در شמוש القراب
۴۱۲	۴. لمعه‌ی چهارم	۳۴۷	رساله‌ی ده فصل	۳۰۳	۲. طاب روح النسیم بالاسحار	۲۶۳	۳. اگر وقت سحر بادی ز کوی یار در جنبید
۴۱۳	۵. لمعه‌ی پنجم	۳۴۸	اندر جوهر انسان	۳۰۹	۳. در جام جهان نمای اول	۲۶۴	۴. دل تو را دوست‌تر ز جان دارد
۴۱۴	۶. لمعه‌ی ششم	۳۴۹	در تصفیه‌ی نهاد گوید	۳۱۵	۴. در می‌کده با حریف قلاش	۲۶۶	۵. طرب، ای دل، که نوبهار آمد
۴۱۵	۷. لمعه‌ی هفتم	۳۵۱	در نعت محمد مصطفی(ص)			۲۶۸	۶. عاشقان چون بر در دل حلقه‌ی سودا زنند

۴۴۲ ۲۵. لمعه‌ی بیست و پنجم	۴۱۸ ۸. لمعه‌ی هشتم
۴۴۳ ۲. لمعه‌ی بیست و ششم	۴۱۹ ۹. لمعه‌ی نهم
۴۴۵ ۲۷. لمعه‌ی بیست و هفتم	۴۲۰ ۱۰. لمعه‌ی دهم
۴۴۶ ۲۸. لمعه‌ی بیست و هشتم	۴۲۲ ۱۱. لمعه‌ی یازدهم
۴۵۳ اصطلاحات عراقی	۴۲۳ ۱۲. لمعه‌ی دوازدهم
۴۷۳ توضیحات و فهارس	۴۲۴ ۱۳. لمعه‌ی سیزدهم
۷۴۷ فهرست کشف الایات غزلیات	۴۲۶ ۱۴. لمعه‌ی چهاردهم
۷۸۴ فهرست کشف الایات رباعیات	۴۲۷ ۱۵. لمعه‌ی پانزدهم
۷۸۸ فهرست کشف الایات قصاید	۴۲۹ ۱۶. لمعه‌ی شانزدهم
۷۹۸ فهرست کشف الایات ترجیعات	۴۳۰ ۱۷. لمعه‌ی هفدهم
۸۰۳ فهرست کشف الایات ترکیبات، مقطعات، مثلثات	۴۳۳ ۱۸. لمعه‌ی هژدهم
۸۰۶ فهرست کشف الایات عشاق نامه	۴۳۵ ۱۹. لمعه‌ی نوزدهم
۸۲۱ نمایه‌ی توضیحات	۴۳۶ ۲۰. لمعه‌ی بیستم
۸۴۷ نمایه‌ی نام کسان	۴۳۸ ۲۱. لمعه‌ی بیست و یکم
۸۵۱ نمایه‌ی جای‌ها	۴۳۹ ۲۲. لمعه‌ی بیست و دوم
۸۵۳ کتاب‌نام	۴۴۰ ۲۳. لمعه‌ی بیست و سوم
		۴۴۱ ۲۴. لمعه‌ی بیست و چهارم

همچنان^۱ در خاک و خون غلتاش باید جان سپرد
 خسته‌ای کامید^۲ دارد از نکورویان و ف
 روز و شب خونابه‌اش باید فشاندن بر درت
 دیده‌ای کز خاک درگاه تو جوید توتیه
 دل برفت از دست وز تیمار تو، خون شد جگر
 نیم جانی ماند و آن هم ناتوانی، گو بر
 ۹ از عراقی دوش پرسیدم که: چون است حال تو؟
 گفت: چون باشد کسی کز دوستان باشد جدا؟^۴

ندیدم هیچ گلزاری به عالم
 که در چشمم نژد خاری، دریغا
 مرا یاری است کز من یاد نارد
 که دارد این چنین یاری، دریغا
 دل بیمار من بیند نپرسد
 که چون شد حال بیماری، دریغا
 شدم صدفبار بر درگاه وصلش
 ندادم بار یک باری، دریغا
 ز اندوه فراقش بر دل من
 رسد هر لحظه بیماری، دریغا
 به سر شد روزگارم بی‌رخ تو^۱
 نماند از عمر بسیاری، دریغا
 نپرسد از عراقی، تا بمیرد
 جهان گوید که: مُرد، آری، دریغا^۲

این حادثه بین که زاد ما را
 وین واقعه کاوفتاد^۵ ما را
 آن یار، که در میان جان است
 بر گوشه‌ی دل نهاد ما را
 ۳ در خانه‌ی ما نمی‌نهد پای
 از دست مگر بداد ما را؟
 روزی به سلام یا پیامی
 آن یار نکرد یاد ما را
 دانست که در غمیم بی او
 از لطف نکرد شاد ما را
 ۶ بر ما در لطف خود^۶ فروبست^۷
 وز هجر دری گشاد ما را
 خود مادر روزگار گویی
 کز بهر فراق زاد ما را
 ای کاش نژادی^۸، ای^۹ عراقی
 کز توست همه فساد ما را

ندیدم در جهان کامی، دریغا
 بماندم بی‌سرانجامی، دریغا
 گورانده نشد از خوان گیتی
 مرا جز غصه آشامی، دریغا
 نشد از یزم وصل خوب‌رویان
 نصیب بخت من جامی^۳، دریغا
 مرا دور از رخ دل‌دار، دردی است
 که آن را نیست آرامی، دریغا
 فرو شد روز عمر^۴ و بر نیامد
 از آن شیرین لبش کامی، دریغا
 درین امید عمرم رفت کاخر
 کُند یادم به پیغامی، دریغا
 چو وادیدم^۵ عراقی نزد آن دوست
 نمی‌ارزد به دشنامی، دریغا

کشیدم رنج بسیاری، دریغا
 به عالم، در که دیدم^{۱۰} باز کردم
 ۳ شدم نومید کاندرا چشم امید^{۱۱}
 به کام من نشد کاری، دریغا
 ندیدم روی دل‌داری، دریغا
 نیامد خوب رخساری، دریغا

سر به سر از لطف جانی، ساقیا
 خوش‌تر از جان چیست؟ آئی، ساقیا
 میل جان‌ها^۶ جمله سوی روی توست
 رو، که شیرین دلستانی، ساقیا
 (ان به چشم من درآیی هر زمان^۷)
 کز صفا آب روانی، ساقیا

۱-هم‌چنین. ۲-کاومید. ۳-نیم جانی ماند و آن هم تا توکی گویی برآ.
 ۴-گفت: چون باشد کسی کز دوست و اماند جدا؟ ۵-کوفتاد. ۶-وصل خویش.
 ۷-دریست. ۸-نژاده‌بی. ۹-ای: ندارد. ۱۰-دیده.
 ۱۱-اومید.

۱-نہ بس مانند از عراقی تا بپرسند / جهان، گوید که مرداری، دریغا.

۲-در دیدم. ۳-عمرم. ۴-در دیدم. ۵-دل‌ها.